معانی متصوّر برای «لحن» در روایت «لانعد الرجل... فقیها حتی یلحن له فیعرف اللحن»

- الف) لحن به‌معنای غلط
- ب) لحن به‌معنای معاریض و محامل کلام
- ج) لحن به‌معنای سیاق کلام
- د) لحن به‌معنای کاشف از اراده جدی متکلم
- ه) لحن به‌معنای ریخت کلام

الف) لحن به‌معنای غلط

شاگرد: دیروز روایت «یلحن» را فرمودید، می‌توانید پنج وجه در معنای آن را بیان کنید؟

استاد: ظاهراً این روایت تنها در یکی از کتاب‌های حدیثی آمده است. آن هم در غیبت نعمانی است.

> **عن المفضل بن عمر قال أبو عبد الله ع خبر تدريه خير من عشر ترويه إن لكل حق حقيقة و لكل صواب نورا ثم قال إنا و الله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن ...[1]**

ولی در کلمات فقها بوده. شاید مرحوم صاحب جواهر در دو یا سه جا از جواهر وقتی می‌خواهند استشهاد کنند به اینکه فهم روایات درجه بالایی می‌خواهد، به این حدیث اشاره‌ای می‌کنند.[2] یعنی در لسان فقها هم این روایت در مثل جواهر هم آمده است.

ساده‌ترین معنای آن این است که لحن به معنای غلط است. یعنی مطلب غلطی را به او می‌گویند و او می‌فهمد که این مطلب درست نیست. اینطور نیست که صرفاً به من قال اکتفاء کند و فکر نکند که آیا این مطلب درست است یا نه. لذا می‌گویند ما فقیه را به این محک می‌زنیم که او می‌فهمد. «أعطاك من جراب النورة[3]» برای حیثیت و جهت صدور است.

---

[1] الغيبة للنعماني، النص، ص: ۱۴۱

[2] لا يكاد يخفى على من تصفح النصوص في الباب ... و قد رزقه الله معرفة لسانهم و لحن خطابهم... (جواهر الكلام، جلد: ۱۵، صفحه: ۱۲۸)

لا يخفى على من رزقه الله معرفة لحن القول عدم وجوب هذا التحديد... (جلد: ۱۵، صفحه: ۴۵۰)

لا يخفى على من رزقه الله معرفة رموزهم (عليهم السلام) و لحن قولهم أن المتجه حملها على التقية (جلد: ۱۵، صفحه: ۴۶۶)

فمن الغريب وسوسة بعض الناس في ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شيئا، و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا، و لا تأمل المراد من قولهم إني جعلته عليكم حاكما و قاضيا و حجة و خليفة و نحو ذلك... (جلد: ۲۱، صفحه: ۳۹۷)

لا يخفى على من رزقه الله فهم اللحن في القول أن هذا الاختلاف منهم في الجواب ليس إلا لها. (جلد: ۳۶، صفحه: ۸۱)

النصوص الظاهرة بل الصريحة عند متتبعي آثارهم و العارفين بلسانهم و لحن خطابهم و رمزهم، و خصوصا في الأمر المخالف للتقية إذا أرادوا الجمع بينها و بين الواقع... (جلد: ۴۱، صفحه: ۱۷)

و ليس ذلك من القياس الباطل، بل هو من فهم لحنهم (عليهم السلام) و لو بمعونة كلام الأصحاب. (جلد: ۴۲، صفحه: ۱۰۴)

[3] وسائل الشيعة، ج۲۶، ص: ۲۳۸

ب) لحن به‌معنای معارض و محامل کلام

وجه دوم شاید معارض کلام باشد. معارض کلام یعنی امام علیه‌السلام در یک عبارت چند محمل قرار می‌دهند. فقیه چه کسی است؟ کسی است که همه محامل را می‌داند. اینطور نیست که ذهن او مضیق باشد. «حتی یعرف معارض الکلام[1]» در روایت دیگری آمده است. معارض، محامل است. محتملاتی است که در یک کلام می‌آید.

---

[1] معاني الأخبار، النص، ص: ٢؛ عن إبراهيم الكرخي عن أبي عبد الله ع أنه قال: حديث تدريه خير من ألف حديث ترويه و لا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا و إن الكلمة من كلامنا لتنصرف على سبعين وجها لنا من جميعها المخرج.

ج) لحن به‌معنای سیاق کلام

معنای دیگر لحن معنای سیاق است. یعنی اینطور نیست که بگویید ذهن فقیه روی یک واژه‌ای متمرکز می‌شود و خلاص، چه کار می‌کند؟ کل عبارت را؛ صدر و ذیل آن را؛ قرائن داخلیه و خارجیه را در نظر می‌گیرد. «حتی یعرف اللحن»، لحن به‌معنای سیاق است. یعنی چیزی را که گوینده حکیم در کلام خودش به وسیله سیاق کلام خودش تعبیه فرموده است.

د) لحن به‌معنای کاشف از اراده جدی متکلم

معنای چهارم؛ دیروز عرض کردم این معنا خیلی مهم است. همان تعبیری است که در عرف خودمان هم داریم؛ در آیه شریفه «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ[1]» هم هست. این لحن قول به چه معنا است؟ مثلاً لحن عتاب است؟ شوخی است؟ هزل است؟ از لحن کلام، مدلول تصدیقی کلام را -به‌معنای کشف اراده جدی متکلم- می‌فهمیم. اراده جدی متکلم چیست؟ شوخی کردن اراده جدی او است؟ یا نه، مقاصد دیگری دارد؟ این هم معنای چهارم.

---

[1] محمد ۳۰

ه) لحن به‌معنای ریخت کلام

پنجمی که حساب خیلی لطیفتری از همه اینها دارد این است: لحن صرف این نیست که بفهمیم دارد عتاب می‌کند، دارد سؤال می‌کند، دارد انکار می‌کند، دارد استفهام تقریری می‌کند، استفهام انکاری می‌کند یا نه. همه اینها لحن است. اما لحن اخیر به این معنا است که شما از نوع شروع کلام امام علیه‌السلام و از نقطه‌ای که امام در جواب سؤال شروع می‌کنند، لحن امام را می‌فهمید که به چه جهتی از تجوزی است یا تحریمی است یا کراهتی است. این بسیار مهم است و با چهار مورد قبلی فرق می‌کند. بالتشبیه همانطور که برای مطالب دیگر وقتی کافر و منافق است، می‌گویید لحن دارد؛ یعنی وقتی منافق دهان باز می‌کند ربطی به سیاق و حرفهای قبلی او ندارد –ربطی ندارد که می‌خواهد شوخی بکند یا نه- بلکه شما می‌فهمید که او منافق است. شبیه‌ش این جمله نه‌جال‌بلاغه است که می‌فرمایند:«ما أضمر أحد شيئا إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه[1]». این فلتات اللسان یعنی همان لحن. ولی امام علیه‌السلام و معصومین می‌دانند که چه کار می‌کنند، یعنی فلتات اللسان نیست. بلکه آگاهانه اعمال می‌کنند تا بفهمند که او فقیه هست یا نیست. لحن امام را در بیان حکم می‌فهمد یا نه. اما دیگران که آن قدرت را ندارند فلتات اللسان می‌شود. یعنی خودش را لو می‌دهد که چه چیزی دارد، چه واژه‌هایی را به کار می‌برد.

> 5:12

حاج آقا می‌فرمودند آشیخ عبد الکریم –این مقام بالایی برای حاج شیخ می‌شود- می‌فرمودند من اگر با یک نفر ده دقیقه صحبت کنم در هر موضوعی باشد –موضوع بازار باشد یا ...- می‌فهمم که او درس خوانده یا نخوانده، و اگر هم خوانده چطور خوانده است. یعنی خوب خوانده یا ضعیف خوانده. این خیلی حرف است! این مسأله هم مانند همینجا است. نحوی که طرف صحبت می‌کند و آن چیزهایی که اعمال می‌کند خیلی مهم است.

اینها جالب است. سریع عرض می‌کنم. مرحوم آسید علی تبریزی در نجف بودند. عکس ایشان کنار مرحوم آقای حکیم، مرحوم آقای خوئی هست. دو-سه نفر از ساداتِ جلیل القدر نشسته اند. دست چپ آسید علی آقای تبریزی هستند. رضوان‌الله‌علیه! آقازاده ایشان هم قم بودند، روضه حاج آقا می‌آمدند. من مکرر دیدم. حاج آقا می‌فرمودند آسید علی تبریزی در نجف برای اطرافیان خودشان تعریف می‌کردند. تا لحن گفتم یادم آمد. می‌گفتند ما در تبریز در مدرسه‌ای بودیم که کسروی -که بعداً کسروی شد!- سید معممی در مدرسه ما بود. آسید علی می‌گفتند در مدرسه ما در یک حجره شش طلبه با هم بودند که هر شش تای آنها کافر بودند! حاج آقا این را مکرر می‌فرمودند. هر شش تای آنها کافر بودند. به این لحن القول می‌گویند. یعنی وقتی حرف می‌زنند می‌بینند که این ادبیات، ادبیات ایمان نیست. در این دل، ایمان نیست. این ادبیات از دل مؤمن در نمی‌آید. منظور من از لحن این است. خیلی مهم است. البته شعبی هم دارد. خیلی وسیع است.

دنباله آن جالب است. می‌گفتند آسید علی می‌گفتند سالها گذشت و حرف کسروی در رفت و همه فهمیدند و نزاع و صحبتها شد و مجالات آمد و خالصه معلوم شد. فرمودند یک روز دیدم برای من نامه نوشته که سیدعلی، رفیق قدیمی، هم حجره‌ای، هم مدرسه‌ای! چرا بیخودی عمرت را تلف کردی و پیش این آخوندها –شاید تعبیری می‌کردند به شپشو!- ول کن، بس است، اینها را دیدی اما حالا همراه ما بشو. نمی‌دانم مضمون نامه چه بوده ولی همینها بوده است. نصیحتی از کسروی برای

آسید علی تبریزی رفیق قدیمی ایشان در نجف. حاج آقا می‌فرمودند آسید علی فرمودند من همین نامه خودش را برداشتم و زیر آن نوشتم و آن را پس فرستادم به تهران. زیر آن نوشتم «بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون... لکم دینکم ولی دین»! حاج آقا می‌فرمودند هنوز فتوای او عوض نشده بود! آن روز اول می‌گوید می‌فهمیدم، حالا هم می‌گوید «لکم دینکم و لی دین».

این هم یک جور لحن است. این لحن خیلی لطیف است. این دستگاهی مثل معصومین می‌خواهد که بگویند «یلحن له فیعرف اللحن». این در ایمان و اعتقادات است. در فضای فقه از این لطیف‌تر است. یعنی حضرت چگونه سوق عبارت داده‌اند. منظور من سوق کلمات و واژه‌ها نیست. مجموعی از الفاظ و معانی و شروع و ختم منظور من است. اینکه کجا را برجسته کنند و کجا را نکنند. این‌ها خیلی اهمیت دارد.

شاگرد: مورد آخر به بقیه خیلی نزدیک است.

استاد: بله، ولی... .

شاگرد۲: تجمیع قبلی‌ها در این مورد پنجم بود؟

استاد: ولی منظور من از پنجمی سیاق و ... نبود. از نظر اصل و روال کار، کسانی هستند که قبلی‌ها را زود تشخیص می‌دهند اما مورد اخیر مشکل آن‌ها است. اگر همه این‌ها یکی بود که یک واو می‌شد. لذا معلوم می‌شود که با هم تفاوت دارند.

---

[1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۴۷۲